



۲۰۲۱/۰۹/۰۳



سید حمیدالله روغ

بای بای کاوبای!

بخش اول

امریکا ۲۱ سال یک فضای تیره و تاریک در افغانستان ایجاد کرد؛ ۲۴۶۱ سرباز امریکایی قربانی این عملیه شدند و ۲۶۰۰ میلیارد دالر هدر رفت؛ قربانیان افغان این جنگ، ویرانی، وحشت و فساد ناشی از جنگ در افغانستان، برای کسی مهم نه بود؛ حتی کسی علاقه نگرفت این حقیقت را بیان کند که قربانیان غیر نظامی این جنگ، اطفال، زنان، جوانان، سالخوردهگان، از میلیون بالاتر رفت!

ممل متحد گفت طی ۲۰ سال گذشته در هر ۵ ساعت یک طفل در افغانستان کشته شدند! پس تنها ۳۷ هزار طفل کشته شدند! چه تعداد طفل معیوب شدند؟

افغانان صرفاً چوب سوخت این جنگ بودند، از همه طرف ها !!

در نهایت امریکا قدرت را به همان نیروهایی برگردانید که مقصد خود از ورود به افغانستان را حذف همان نیروها اعلان کرده بود؛

آخرین سرباز امریکا به تاریخ ۲۱/۰۸/۳۰ افغانستان را ترک کرد؛ مقامات اردوی امریکا مسرت داشتند از این که پلان خروج را یک روز زود تر از موعد معین تکمیل کردند! خبرنگاران بی بی سی گفت این روز «یک روز افتضاح برای یک ابر قدرت دنیا است»!!!

امریکا زمانی به افغانستان آمد که جهان را در کنار گرفته بود؛ و اینک امریکا زمانی از افغانستان می رود که جهان امریکا را کنار می گذارد؛

امریکا خواست افغانستان را تا به کام خود «بالا» بکشد؛ اینک حس یک تحقیر لاعلاج امریکا را به نام بد «پایان» می کشد؛

زمانی مادالین اولبرایت گفت: «امریکا دست بسیار دراز دارد»؛ اینک امریکای زنده، به شدت در برابر عذاب یک کوچکی گزنده، دست کوتاه آمده است؛

سرباز امریکایی گفت:

« من وقت ندارم ناله کنم گریه کنم؛ من عصبانی هستم؛ این وحشی گری که می خواهد در این کشور قانونی شود ... و/ افغانان شکایت دارند/... به خاطر کاری که کشور تو با کشور ما کرد...»

سرباز امریکایی گفت: «ما جانانه جنگیدیم! و بار ها فاتح شدیم!»؛ اما هیچ کس به پیشواز این فاتحان بر جاده های برنامه «نبراسکا» نبرامد؛

نه این که امریکا در بی خوابی یک بحران دست می زند؛ امریکا در بی خوابی یک فروپاشی، پا می زند! به قول مطبوعات، «واشنگتن در شوک و هیستری» فرو لغزیده است!

اما در جریاناتی که اتفاق افتاد، چه چیزی غیر منتظره است؟
آیا عروج دوباره طالبان غیر منتظره بود؟

نی! امریکا از سال ۲۰۱۰ تا توافق دوحه، به وضاحت طالبان را در موضع قدرت جای داد؛ ترامپ گفت طالبان عساکر مزدور هستند؛ اکنون ما طالبان را خریداری کرده ایم؛ و طالبان از این پس برای ما می جنگند؛ خلیزاد گفت توافقات با طالبان یک موفقیت بزرگ دیپلماسی امریکا است؛ بلینکین گفت خلیزاد به من گفته است که طالبان همان امریکایی ها هستند، فقط کالای شان متفاوت است! جنگ طوری دگرگون ساخته شد، که به یک مدرک عواید برای طالبان مبدل شود؛ ملل متحد گفت طالبان از جنگ جاری سالانه تا یک و نیم ملیارد دالر عاید داشته اند؛

آیا غیابت اقتدار غنی غیر منتظره بود؟
نی! بایدن به سوال در این باره که آیا یک فروپاشی دولت افغانستان در پیش باشد، با وضاحت گفت: «این راست نیست»؛

آیا آشوب بعد از سقوط حاکمیت غنی غیر منتظره بود؟
نی! بایدن به وضاحت گفت: «امکان نداشت که پس از خروج امریکا در این کشور آشوب نشود!!»
آیا مجموع انکشافات جاری غیر منتظره بود؟
نی! خلیزاد گفت: «طالبان بدانند که این امریکا بود که آنان را به قدرت رسانید؛ اگر نه در صد سال به چنین مقامی نمی رسیدند»

پس چه چیزی غیر منتظره بود؟
وزیر دفاع امریکا لوید آستین به این سوال پاسخ داد:
«این تحولی خیلی سریع، شتابان و تند بود... ارزیابی های اولیه ما خیلی متفاوت بود... همه این اتفاقات در حدود ۱۱ روز طول کشید. هیچ کس این را پیش بینی نمی کرد که این دولت در ظرف ۱۱ روز سقوط کند»
ذبیح الله مجاهد هم گفت:

«انکشافات غیر مترقبه بود و ما آمادگی کامل نداشتیم»
در این حال یک «سقوط» دولت، و اشغال قدرت از طریق مسلحانه، اصلاً رخ نداد؛
قبل از ۱۱ روز چی رخ داد؟

در طی ۴ سال ریاست ترامپ، سیاست امریکا مستقیماً معطوف شد که خلع همه استقامت های اصلی کار غنی. یکی از شواهد غیر قابل انکار در باره عدم صداقت خارجی در برابر افغانستان این بود که با همه وسایل کوشیده شد راه غنی سد شود؛ و غنی متوقف ساخته شود؛

غنی در برابر این اندیشه خوش خیم، خم شده بود که امریکا حقیقتاً مخالفتی ندارد با این که افغانستان برای پیشرفت خود یک راه را دریابد؛ و غنی، در پی تطبیق یک نسخه برای هماهنگ ساختن منافع امریکا با منافع افغانستان از این نظر بود که امریکا و حضور امریکا در افغانستان، می تواند تکیه گاه چنین یک حرکتی برای افغانستان شود؛ ژورنالیست امریکایی گفت:

«غنی نفر ما بود؛ غنی برای منافع امریکا کار می کرد؛ غنی برای منافع افغانستان کار نمی کرد!!»

اما عجایب این که امریکا غنی را نه تنها که کنار زد؛ بل امریکا علنی، و بی پرده پوشی، مبادرت به بی پرده ساختن غنی کرد؛

مک ماستر گفت: «ما با طالبان علیه دولت منتخب افغانستان همدست شدیم!»

یعنی امریکا، بر علیه «نفر خود»، با کسانی همدست شد که مدعی بود ما برای جنگ با آن کسان به افغانستان آمده بودیم!

آیا حقیقتاً چنین بود؟

امریکا در داخل با همه وسایل و امکانات پایه های اقتدار غنی را سست ساخت؛ امریکا با همه وسایل از تأسیس یک دولت متمرکز و تأسیس ثبات و تفاهم نهادی و سیاسی در افغانستان ممانعت کرد؛ امریکا بر علیه غنی، بی ثباتی و بحران را تشدید کرد؛ و تا حذف فزیزی افراد موثر نظام غنی پیش رفت؛

غنی مجبور ساخته شد صلاحیت های مستقل اقدام دولت افغانستان را تسلیم کند؛ غنی به تعمیم تصامیم اداره ترامپ منقاد ساخته شد؛ مثال روشن: آزاد ساختن زندانیان طالبان!

در بیرون، دولت غنی به طور ذلت باری سلب اعتبار شد و از پروسه های بیرونی در باره افغانستان کنار زده شد؛ مثال روشن: توافق دوحه!

کشمکش اداره لاغر غنی، در مقابل غرغر دستگاه پهناور و پنهان ترامپ علنی شد؛

اما چه چیزی در غنی «بد امریکا آمده بود؟»

پنج چیز:

اول کوشش غنی برای درهم شکستن سناتوس بفرستیت افغانستان؛

کوشش غنی برای شکستادن محاصره اقتصادی افغانستان از جانب پاکستان؛ به کوشش برای گشودن سرحدات افغانستان رسید؛ این جریان که در آغاز نوعی خیال پردازی دانشگاهی قلمداد شد؛ به زودی در دستان غنی به یک جریان واقعی، به یک چرخش عملی، مبدل گردید؛ هراس عظیم از این که فروریختن سرحدات استعماری باعث خواهد شد این منطقه بسیار ثروتمند از نظارت امریکایی - انگلیسی بگریزد، مقاومت بسیار بزرگ در مقابل غنی و برنامه های غنی به وجود آورد؛

این که این هراس بی پایه بود، بحثی دیگر است؛ اما اتحادیه امریکا - انگلیس، که هنوز هم به حفظ سرحد کشی های استعماری در حوزه ما اصرار دارد، با عصبیت در برابر این کوشش غنی به پا خاست؛ امریکا و انگلیس راه خود را از غنی جدا کردند؛ خاصاً که غنی به سیاست های منطقوی قدامت داد و به اجلاس شانگهای تقرب کرد؛

دوم نقشه های غنی برای ثروت های زیر زمینی افغانستان؛

نقشه های غنی در این زمینه، این ثروت های افغانستان را از چشمداشت «چند نفر»؛ و «چند حلقه» بیرون می کشید و برای این احتمال راه باز می کرد که، ولو در آینده، افغانستان حاکمیت بر منابعش را باز بیابد؛ اداره ترامپ، و ماموران اداره ترامپ، نمی خواستند به چنین گرایشی اجازه بدهند؛ اداره ترامپ فکر می کرد، تصامیم در باره سرنوشت این ثروت ها از صلاحیت های مطلق آنان است؛ مطبوعات افشا کردند که مقصد اصلی از توافقات دوحه معامله در باره ثروت های زیرزمینی افغانستان بوده است؛ و شخص ترامپ، و فرستاده های ترامپ، در این معامله شریک های کلان بوده اند؛ از اینجا بود که دولت ترامپ: « با طالبان علیه دولت منتخب افغانستان همدست شد!»

دنیای امروز را دیگر نمی توان در چارچوب «اصول» پالید؛ از دنیای دیروز، یک دنیای بی اصول بالید!
سوم سیاست غنی برای آب های افغانستان؛

غنی با درک روشن از اهداف پاکستان و ایران در مقابل افغانستان، به اتکای امریکا امید داشت، تا می تواند در مقابل مداخله و زورگویی جنگی از جانب پاکستان و ایران، یگانه سلاح نرم، اما بسیار موثری را که افغانستان در اختیار داشت، در مقابل هر دو همسایه معترض به کار می گیرد:

آب های افغانستان؛

این ستراتیژی غنی پاکستان را، با سلاح اتمی آن، در هم می شکست؛ هند هم به این ستراتیژی متعهد شده بود؛ امریکا از ساختمان بندهای آبی در مقابل ایران حمایت کرد؛ اما به بهای تضرع گریان و هیستریک پاکستان در برابر امریکا، از ساختن بند های آبی در مقابل پاکستان ممانعت شد؛

چهارم کوشش های غنی برای تحول در تولیدات عنعنوی افغانستان؛

این کوشش ها نیروهای کار در محل را از دایره جنگ و مواد مخدر بیرون می کشید؛ و به سوی کار مولد زراعتی و باغداری سوق می کرد؛ اما امریکا که در دوران مخدر شریک و ذینفع بود؛ هیچگاهی در نظر نداشت که اقداماتی در افغانستان صورت بگیرد که صلح در دهات افغانستان برقرار شود؛ و حلقه های شیطانی مخدر و جنگ را در هم بشکند؛ صدور تسلیحات امریکایی به دهات افغانستان؛ و سود بزرگ نارکودالر، مانع مهم در راه کوشش های غنی برای آرام ساختن دهات افغانستان بود؛

پنجم شخصیت غنی؛

غنی، بدون تردید، در مقام یک مجری ستراتیژی امریکا به افغانستان آمد؛ اما امریکا متوجه شد که غنی یک مجری گوش به فرمان نیست؛ غنی «نظریه» داشت؛ و غنی می توانست «نظریه» خود را به رقابت بگذارد؛ غنی برای برون رفت از بن بست امریکا در افغانستان «نظریه» داشت؛ اما هر قدر غنی، در برابر امریکا، بر درستی اینکار خود اصرار کرد، همانقدر امریکا در برابر غنی انکار کرد؛ نظریه غنی خویشاوندی نزدیکی با نظریه ما در باره حوزه تمدنی ما داشت؛ متأسفانه کسی به نظریه در باره حوزه تمدنی ما توجه نکرد؛

در این میان سوال نقش پاکستان برجسته می شود؛

اینک آشکار است که در طی تمام ۴۰ سال جنگ در افغانستان، یگانه کشوری که همه جانبه سود برد، و در پایان بر شرمساری امریکا کف زد و جشن گرفت، این کشور پاکستان بود؛

پاکستان توانست همه را فریب بدهد، اما پاکستان خاصاً توانست امریکا را فریب بدهد، و برای امریکا دقیقاً در همان جایی موضع تعیین کند، که به نفع پاکستان باشد؛ امریکا امروز با یک ناراحتی بزرگ توأم با خجالت دریافته است که در برابر سیاست بازی و بازی های سیاسی پاکستان، هر روز بیش تر عاجز و مستأصل بوده است؛ پاکستان با یک هزار نیرنگ به یک قدرتی مبدل شد، که امریکا پیوسته بیش تر در برابر آن عقب نشینی اختیار کرد؛ یک زمانی جو بایدن گفته بود که پاکستان برای ما پنجاه بار مهمتر از افغانستان است؛ اما اصل این گپ را جینس هاوک افشا کرد و گفت:

«هیچ کس نمی خواهد در مقابل پاکستان بایستد! هیچکس نخواست در مقابل پاکستان بایستد؛ ما افغانان را در مقابل پاکستان تنها گذاشتیم؛ ناتو، با تنها گذاشتن افغانان، عزت و افتخار خود را از دست داد»
پاکستان نقش بزرگی در بدبین ساختن امریکا در برابر نقشه های غنی داشته است؛ پاکستان با دستان امریکا غنی را حذف کرده است؛

مشکل امریکا تنها پاکستان نیست؛ مشکل اصلی امریکا خود طالبان است؛ طالبان در طی سالیان طولانی به ملیارد دلار از امریکا گرفتند؛ اما امروز معلوم است که طالبان، نه تنها به پاکستان، بل به ایران و چین و روسیه هم وابسته هستند؛

معنا این که پایگاه های مهم ستراتیژیک امریکا در افغانستان، که امریکا امنیت آن ها را به طالبان اعتماد کرده است، به طور اسرار آمیزی سرنوشت نامعلوم دارند!
و بعد!

قبل از «۱۱ روز»، نیم قلمرو افغانستان در اختیار طالبان قرار داده شد؛ این جریان آشکارا تحت نظارت استخبارات قرار داشت؛ پاکستان، یکبار دگر، در اقدام استخباراتی، دست خود را از آستین امریکا کشید، و به روی خود امریکا سیلی زد و امریکا را از میدان بیرون انداخت؛

غنی، با امیدواری و بی صبری بسیار، روی کار شدن بایدن را تجلیل کرد؛ اما بایدن با تأخیر و بی میلی آشکار غنی را پذیرفت؛ به طور زننده ای غنی را تحقیر کرد و در موضع حذف عقب زد؛ اصرار غنی برای ادامه حضور نظامی امریکا در افغانستان، متوجه به طالبان نبود؛ غنی فعالانه کار کرد برای شکل دادن این نظر که طالبان دشمن امریکا نیستند؛

غنی می گفت که در عدم حضور امریکا افغانستان در مقابل پاکستان خلع توان می شود، و امکان مقاومت ندارد؛ همه امیدواری غنی این بود که به اتکای امریکا با پاکستان مقابل می شود؛ و غنی هوشدار می داد هنوز مقدماتی تأسیس نشده اند که بتوانند بیرون شدن امریکا از منطقه ما را جبران کنند؛

اداره ترامپ از سیاست به دکانداری و سودجویی معاملاتی روی کرد؛ اما در اداره بایدن هم، غنی به یک بی اعتنایی سرد مقابل شد؛ دولت بایدن قرارداد دوحه را لغو نکرد؛ و ماموریت خلیزاد را تمدید کرد؛ این نظر دیگر شنونده نداشت که جای و نقش افغانستان در منطقه ما، برای امریکا قیمت بسیار بلند ژئواستراتیژیک دارد؛

غنی توجه نکرده بود که تناسب هایی در جهان بسیار دورتر لغزیده اند، که در متن آن تناسب ها امریکا به مقام ژبوستراتیژیک افغانستان علاقمند شده بود؛ غنی با کمال بی باوری دریافت که در واشنگتن دیگر خود این «علاقه» مفقود شده است که به اندیشه های راهبردی وی گوش داده شود؛

موقعیت ژبوستراتیژیک افغانستان کماکان بر جایش است، اما حقیقت این بود که زمین در زیر پای خود امریکا دچار زلزله شدید شده بود؛

چیزی که گفته نمی شد، و شاید به غنی هم گفته نمی شد، این بود که امریکا افغانستان را به پاکستان حواله داده است، تا به بهای این امتیاز پاکستان بیشتر از این به سوی چین نلغزد؛ اما ماجرا برعکس شد؛ پاکستان، با اشتیهای تمام، افغانستان را در «وارد» خود قید کرد؛ اما امریکا را در «صادر» نوشت؛ پاکستان روی در روی به امریکا «نه!!» گفت؛

پاکستان به سوی چین، و به سوی روسیه دور خورد؛

و این درست در حالی که امریکا هیچ گاهی در معنای «بلی گویی» های چرب و چغت پاکستان دقیق نشده بود؛ و پس از آن هم دقیق نشده بود، که در سال ۲۰۰۷ به طور کاملاً موثق دریافت، که پاکستان مصروف فریب دادن امریکا است!

آیا امریکا در مقابل «فریب های پاکستان» نسخه هایی برای خود هم داشت؟

یک مثال می نویسیم: امریکا از پاکستان تقاضا کرد که بالای طالبان فشار بیاورد؛ پاکستان این تقاضای امریکا را رد کرد و گفت که ابزاری برای فشار آوردن بالای طالبان در اختیار ندارد؛ معلوم نیست که پاکستان بر علیه طالبان چی در اختیار دارد، اما معلوم است که پس از ورود طالبان به کابل، پاکستان چنین نمایش می دهد که، در همه استقامت های اقدام، طالبان گوش به فرمان پاکستان هستند!!!

در این حال یک حقیقت بسیار غریب آشکار شد؛ امریکا، که از پاکستان خواسته بود بالای طالبان فشار بیاورد، خودش اعلام کرد که «ما برگ های فشار داریم تا طالبان را مجبور کنیم که به تعهدات خود عمل کنند»

پایان بخش اول

ادامه دارد



برای مطالب دیگر سید حمیدالله روغ روی عکس کلیک کنید